

چیستی فتنه تکفیر و حکم فقهی آن

حسین رجیبی*

تأیید: ۹۵/۵/۱۱

دریافت: ۹۴/۷/۶

چکیده

پژوهش پیش رو در باره فتنه تکفیر است که از مهمترین مسائل روز جهان اسلام به شمار می‌آید. باکمال تأسف، دشمنان اسلام با استفاده از عدم بصیرت گروهی از مسلمانان، حرکت جهادی آنان را که باید علیه کفر و صهیونیست بکار گرفته می‌شد، به خود مسلمانان بازگردانده و به خوبی در جهت اهداف پلید خویش مدیریت و هدایت می‌کنند. از این رو، تکفیر را که مسأله‌ای برون دینی است، به درون دین و میان خود مسلمانان کشاندند و آن را تبدیل به یک فتنه بزرگ کردند. این پژوهش با بهره‌گیری از متون دینی و فقهی مذاهب اسلامی (اعم از شیعه و اهل سنت)، افزون بر چیستی فتنه تکفیر، نظر صحیح فقهی را درباره کسانی که این فتنه را رهبری و یا در آن نقش دارند تبیین می‌کند و وظایف مهم سایر مسلمانان را در قبال این گروه مشخص می‌نماید، اگر مسلمانان با فتنه تکفیر روبرو شدند، فقه چه راه‌کارهایی برای جلوگیری و یا هدایت آن در مسیر صحیح، ارائه داده است تا امت اسلامی از خطرهای سهمگین آن در امان بمانند.

واژگان کلیدی

فتنه، تکفیر، فتنه‌گر، اهل بغی، جهاد

* استاد حوزه و عضو هیأت علمی دانشگاه ادیان و مذاهب.

مقدمه

فتنه، واژه‌ای قرآنی است که از آن با رویکردهای مختلف یاد شده است. نگاه قرآنی و روایات درباره فتنه، فراتر از حوادث و جریان‌ات شبه‌ناک و آمیخته شدن حق و باطل است. فتنه، آزمایشی برای شناخت ضعف‌ها و قوت‌ها است. اگر فتنه‌ها در چارچوب عقل و شرع مدیریت شوند، سازنده و موجب کمال می‌شوند، اما اگر به هرج و مرج نابودی ایمان و استعداد‌های درونی انسان منتهی گردند، نابودکننده‌تر از قتل هستند. فتنه در عرف، به جریانی گفته می‌شود که موجب اختلاف، درگیری و هرج و مرج می‌گردد، این نوع فتنه‌ها آثار تخریبی برای اسلام و مسلمانان دارند. یکی از آثار آن تکفیر مسلمانانی است که در ضروریات دین اتفاق دارند و اختلافشان در مسائل نظری است. هرچند از گذشته دور مسأله تکفیر، بین مسلمانان وجود داشته است و گاه برخی از گروه‌ها در مسائل نظری کلامی و اجتهادی یکدیگر را تکفیر می‌کردند، اما هرگز اجازه ورود به قتل و کشتار و مقابله با آنان، مانند کفار غیر مسلمان را نمی‌پذیرفتند، اما گروهی از مسلمانان که فقط نظر و مسلک خود را اسلام دانسته و مخالفان خود را کافر می‌دانند، با پیروان مذاهب، مانند کفار حربی برخورد می‌کنند و جنگ و کشتن آنان را واجب می‌دانند. مقصود از فتنه تکفیر، جریانی است که ملاک اسلام را نظر خود دانسته و هیچ‌گونه اجتهاد و مبانی علمی اجتهادی و کلامی دیگران را نمی‌پذیرند، بلکه همه مذاهب را بدعت و خارج از دین می‌دانند. از این رو، نظر خود را مانند وحی دانسته و همانگونه که مخالفت با دستورات پیامبر اکرم ⁹ موجب کفر است، مخالفت با مسلک آنان نیز کفر می‌باشد و باید مانند پیامبر اکرم با دشمنان برخورد شود. این فرقه منحرف که خود را به سلف منتسب می‌کند، بدون توجه به مبانی و متون فقهی پیشینیان، کارهایی را انجام می‌دهد که با هیچ یک از مبانی دین و مذهب سازگاری ندارد. این جریان فتنه، مانند جریان خوارج در زمان حضرت علی ⁷ است که به اسلام ضربه وارد کردند. از این رو، فتنه تکفیر از مباحث مهم درون‌دینی است که بین فرقه‌های یک دین پدید می‌آید. دین اسلام، هشدارهای فراوانی به پیروانش در نسبت‌های ناروا و کفر

به یکدیگر داده است تا نهایت رعایت جوانب مختلف را داشته باشند، اما گروهی بدون رعایت ضوابط نقلی و عقلی، برای رسیدن به مقاصد خویش، با ایجاد شبهات و تردیدها، غبار شبهه‌ناک کفر را پخش کرده و مسلمانان را در معرض حیرت و سرگردانی و سپس قتل و غارت قرار می‌دهند. در این فضا است که نیاز به بصیرت فکری و سیاسی پیدا می‌شود تا امت اسلامی در درون فتنه‌ها غرق نشود. عدم بصیرت نسبت به جریان‌ات فتنه، شکست‌های جبران‌ناپذیری را بر مسلمانان وارد ساخته است. در عصر حاضر به خاطر وجود دشمنان با تجربه و همراه با امکانات فراوان، ضعف مسلمانان و زنده‌کردن اختلافات پیشین، فضای بیشتری برای فتنه‌گری فراهم شده است. علمای مذاهب باید با تبیین اندیشه صحیح فقهی، وظیفه آحاد مسلمین را در برابر فتنه تکفیری‌ها روشن نمایند. لازم به یادآوری است که هدف اساسی این نوشتار، تبیین فتنه اجتماعی و سیاسی است، نه فتنه شخصی که در برخی از کاربردها آمده است.

مفاهیم ضروری بحث

الف) چیستی فتنه

برای روشن شدن ماهیت فتنه لازم است مفهوم و کاربردهای آن بررسی شود:

فتنه در لغت

اهل لغت، فتنه را به معنای اختبار و آزمایش دانسته‌اند (ابن فارس، ۱۳۶۹، ج ۴، ص ۴۷۲). ریشه فتنه از انداختن طلا در آتش برای تشخیص جنس عالی از دانی گرفته شده است. در قرآن از انداختن انسان در آتش دوزخ (به عبارتی انداختن در عذاب)، به فتنه یاد کرده است: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» (ذاریات (۵۱): ۱۳)، (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۳۸۵).

فتنه در قرآن

واژه فتنه در قرآن کاربردهای گوناگونی دارد:

۱. اختبار و امتحان: «أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» (عنکبوت (۲۹): ۲-۳).

۲. اذیت مسلمانان: «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنْ الْقَتْلِ» (بقره (۲): ۱۹۱).

۳. فریب و گناه: «لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ» (اعراف (۷): ۲۷).

۴. قتل: «إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا» (نساء (۴): ۱۰۱).

۵. عذاب: «يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ» (الذاریات (۵۱): ۱۳).

۶. هرج و مرج: «وَلَا وُضِعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ» (توبه (۹): ۴۷). این آیه به فعالیت‌های منافقینی اشاره دارد که در پی بغی و فتنه تلاش می‌کنند (راغب اصفهانی، بی تا، ص ۵۳). از کاربردهای نام‌برده شده در آیات فوق دو نکته استفاده می‌شود: نخست آن که فتنه در آیات، به خدا، شیطان و انسان نسبت داده شده است. به عبارت دیگر، هر چند تمام امور به خدا بر می‌گردد، اما انسان و شیطان با اختیار خود زمینه‌های فتنه را پدید می‌آورند. نکته دوم اینکه فتنه در قرآن کریم افزون بر اختبار، گمراهی و عذاب، بر جریانات بیرونی (کفار)؛ نظیر آیه ۱۰۱ سوره نساء و آیه ۴۷ سوره توبه که قبلاً بیان شد، جریانات درونی (بغات) که در راستای براندازی نظام اسلامی تلاش می‌کنند، بکار برده شده است، مثل آیه ۱۹۱ سوره بقره و ۲۷ سوره اعراف.

فتنه در روایات

حضرت علی ۷ درباره نقش فتنه می‌فرماید: «هرگاه فتنه رو بیاورد، حق و باطل در هم آمیزند و هرگاه پشت کند، حق روشن می‌گردد» (نهج البلاغه، خطبه ۹۳). در برخی از روایات و دعاها به جای فتنه، «مضلات فتن» بکار برده شده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۷۹). مقصود، گرداب‌ها و سختی‌هایی است که موجب ضلالت می‌گردد. از این رو، در دعا آمده است: «نجنی من مضلات الفتن» (صحیفه سجادیه، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶۲، دعای ۵۴). در برخی دیگر از روایات، فتنه را به معنای تغییر در دین و مخالفت با عترت، دانسته است. رسول خدا فرمود: «خداوند بر مؤمنان جهاد با فتنه را پس از من واجب کرده است؛ چنانکه جهاد با مشرکان را در زمان حضور من واجب فرموده است، از حضرت معنای چنین فتنه‌ای را پرسیدند، فرمود: «فتنه قوم یشهدون أن لا إله إلا الله، أنى رسول الله، وهم مخالفون لستى وطاعون فى دینى»، آن گاه حضرت

فرمود: جهاد شما با این گروه به خاطر تغییر در دین، دوری از دستور من و حلال‌شمردن خون عترتم می‌باشد» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۱). همچنین خروج از طاعت امام، مصداق فتنه شمرده شده است. پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «دو گروه به مرگ جاهلیت می‌میرند: کسی که از طاعت امام خارج شود و برخلاف وحدت امت قدم بردارد و کسی که بر اساس تعصب و گمراهی مخالفت کند و کشته شود» (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۵۴۰). در این روایت؛ هرچند واژه فتنه نیامده، اما حقیقت و آثار تخریبی آن بیان شده است.

از مجموع مفاهیم لغوی و کاربردهای قرآنی و روایی، می‌توان فتنه عمومی را با این شاخصه تعریف کرد: حوادث و جریاناتی (خواه درون‌دینی یا بیرون‌دینی) که انسان را با دشواری‌ها و تنگناها روبرو می‌سازد؛ چنانچه به خوبی مدیریت نشود، موجب هرج و مرج و نابودی حرث و نسل می‌شود. اما شاخصه‌های مهم فتنه تکفیر، در حقیقت فتنه تکفیر بیان می‌شود.

ب) معیار اسلام و کفر

از نگاه فقهای مذاهب اسلامی، کفر عبارت است از انکار یکی از ضروریات دین که مورد قبول تمامی مذاهب اسلامی قرار دارد و هیچ گونه اختلافی در آن وجود ندارد؛ نظیر توحید، نبوت پیامبر اسلام، نماز، روزه و امثال آن. پس معیار اسلام، عبارت است از پذیرفتن ضروریات دین که مورد اتفاق تمام مذاهب اسلامی است و معیار کفر، انکار یکی از ضروریات دین اسلام است (بزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۶۷؛ رجبی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۱). بنابراین، اگر فرد یا گروهی به خاطر شبهه یا نداشتن دلیل در برخی از مسائل به نتیجه‌ای که سایر مذاهب به آن رسیده‌اند، دست پیدا نکرد، از نگاه همه مذاهب، مسلمان و حکم اسلام جاری می‌شود. براین اساس، تکفیر پیروان مذاهب اسلامی و جنگ با آنان بسیار خطرناک است و گاه به کفر خود تکفیری‌ها باز می‌گردد.

ج) حقیقت فتنه تکفیر

از دو واژه فتنه و تکفیر گرفته شده است، مقصود از فتنه تکفیر، جریانی است که به

مسلمانان معتقد به دین اسلام و ضروریات دین، نسبت کفر می‌دهند. این جریان با ایجاد شبهات و غبارآلودکردن جو جامعه اسلامی و بهره‌گیری از فتاوی «ابن تیمیه»، اهل توحید و اهل قبله واحد را تکفیر و سپس با آنان مانند کفار حربی برخورد می‌کنند. به طور نمونه کسانی را که در طول تاریخ، توسل به ذات انبیاء و اولیاء را مانند توسل به اعمال و اسمای الهی صحیح می‌دانند (این تقسیم‌بندی به خاطر این است که ابن تیمیه توسل به اعمال و اسمای الهی را جایز می‌داند) و این نظر را با دلیل قرآنی و روایی اثبات می‌کنند، مشرک و قتل آنان را روا می‌دانند، در صورتی که این گونه تکفیرها به گفته «ابن عابدین»، فقیه حنفی، نتیجه جهل و عدم آشنایی به مبانی مذاهب و اجتهاد صحیح می‌باشد (ابن عابدین، ۱۴۲۳ق، ج ۶، ص ۳۹۸). در روایات نیز به حقیقت فتنه اشاره شده است. امام باقر 7 فرمود:

«ما شهد رجل علی رجل بکفر قط الالباء به أحدهما ان كان شهد علی کافر صدق و ان كان مومنا رجع الکفر علیه» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۲، ص ۲۹۸؛ رجبی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۵)؛ نسبت کفر به دیگری، اگر طرف مقابل کافر باشد، نسبت صحیح است و اگر مؤمن باشد، این نسبت به خود گوینده برمی‌گردد. لازم به یادآوری است که فتنه تکفیر با دو معنا از کاربردهای قرآنی و روایی فتنه منطبق می‌باشد: با معنای اختلاف، آزار و اذیت مسلمانان و هرج و مرج (بقره ۲): ۱۹۱؛ توبه (۹): ۴۷)؛ چنانکه در روایات با معنای «مضلات الفتن» (صحیفه سجادیه، ۱۴۱۸ق، ص ۲۶۲، دعای ۵۴) مطابقت دارد که مقصود از فتنه، گرداب‌ها و سختی‌هایی است که موجب ضلالت می‌گردد. برای روشن شدن حقیقت فتنه به مهمترین شاخصه‌های آن اشاره می‌شود:

اول: عدم گفت‌وگو با مخالفان فکری و اعتقادی. دوم: ایجاد زمینه‌های شبهه‌ناک برای رسیدن به اهداف؛ نظیر تحریف قرآن، نسبت‌های ناروا به صحابه و ازواج پیامبر اکرم 9، نسبت شرک به مسلمانان. سوم: انکار مذاهب و بدعت‌دانستن آن. چهارم: مقایسه‌کردن مسلمانان با مشرکان صدر اسلام، پنجم: تکفیر مخالفان و برخورد با آنان، مانند کفار حربی (رجبی، ۱۳۸۸، ص ۲۷۵).

د) بغی و ارتباط آن با فتنه تکفیر

در قرآن، واژه «بغی» در طلب حق و باطل بکار برده شده است. بغی باطل، فتنه است و بغی حق، طلب اعمال صالح است: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده (۵): ۳۵). در مفهوم بغی اختلاف است. برخی بغی را به معنای طلب و برخی به معنای ظلم و فساد دانسته‌اند (زمخشری، بی تا، ص ۲۷؛ فیومی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۷). کسانی که به معنای طلب می‌دانند، ظلم و فساد را معنای عرفی گرفته‌اند؛ در عین حال، هر دو بغی را به معنای ظلم و فساد قبول دارند. واژه بغی و باغی در جریانی بکار برده می‌شود که با انگیزه سقوط نظام، علیه حاکم عادل قیام می‌کنند و موجب اختلاف و فساد می‌شوند. ملاک بغی این است که گروهی از مسلمانان بر علیه حاکم اسلامی خروج کنند یا یک گروه از مسلمانان با حربه تکفیر علیه گروه دیگر به ظلم و تجاوز پردازد و تسلیم نشود. لازم به یادآوری است که حاکم اسلامی، یا معصوم است یا غیر معصوم. غیر معصوم یا عادل است یا ظالم، از نگاه امامیه فقط در صورتی که حاکم ظالم باشد، قیام جایز است و از مصداق بغی بیرون است. از نظر اهل سنت؛ به‌ویژه اهل حدیث و سلفیه، اطاعت از هر حاکمی که به بیعت یا زور حکومت را بدست گرفته است واجب است. ازاین‌رو، حاکمی که مسلمان و پیرو یکی از مذاهب اسلامی است، خروج بر او حرام و بغی است (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۴۷). بنابراین، تکفیری‌ها بر طبق ملاک یادشده از مصداق اهل بغی بشمار می‌آیند؛ زیرا علیه گروهی از مسلمانان دیگر (مقاومت در منطقه) با سلاح خروج کرده و با آنان مانند کفار حربی برخورد می‌کنند. راه دیگر برای باغی‌بودن تکفیری‌ها، ایستادگی در برابر حاکم اسلامی و ولی فقیه زمان است؛ زیرا هدف تکفیری‌ها از بین بردن انقلاب اسلامی و شکست جمهوری اسلامی است. مقام معظم رهبری در جمع گروهی از خانواده‌های شهدای هفتم تیر، مدافع حرم و فاطمیون، فرمودند: «هدف اصلی از راه‌اندازی گروه‌های تروریستی تکفیری و اقدامات آنان در عراق و سوریه حمله به ایران بود» (خامنه‌ای، ۱۳۹۵). این گروه در برابر ولی فقیه ایستاده‌اند و رهبری به تبعیت از حضرت علی ۷ در نهروان که خوارج را برادران باغی نامیدند «اخواننا بغوا علينا» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۳)، ایشان را نصیحت

فرموده و آنان را دشمن فریب‌خورده دانستند که آلت دست دشمن واقعی، آمریکا و اسرائیل قرار گرفته‌اند. ایشان فرمودند: «اینها دشمن اصلی ما نیستند، بلکه دشمنان ما کسانی هستند که اینها را مسلح می‌کنند» (خامنه‌ای، ۱۳۹۳). اگر در برابر دستور و نصیحت ولی فقیه که ولی امر مسلمانان است، ایستادند و خروج کردند، از مصادیق باغی می‌باشند. راه سوم نیز عبارت است از خروج، علیه حاکمی که طبق قانون و رأی اکثریت مردم حکومت را بدست گرفته است؛ نظیر حکومت عراق، سوریه و لبنان. لازم به یادآوری است که در قرآن و روایات، بلکه در فقه، عنوانی به نام فتنه تکفیر وجود ندارد، بلکه آنچه وجود دارد، فتنه، بغی، کفر و تکفیر است. از این رو، فتنه تکفیر عنوانی است که برگرفته از حقیقت فتنه و هدف آن توسط جریان تکفیر می‌باشد. در روایات و کتاب‌های فقهی، عنوان نزدیک به فتنه تکفیر، بغی و اهل بغی می‌باشد. بین مفهوم فتنه تکفیر و بغی، عموم من وجه است؛ زیرا گروهی از اهل بغی، هم باغی و هم مصداق فتنه تکفیر می‌باشند، مانند جریان خوارج که مفهوم بغی و فتنه تکفیر بر آنان منطبق می‌شود و گاهی متجاوز و فاسق می‌باشند، بدون آن که مرتکب تکفیر باشند. بنابراین، بیان واژه‌های مزبور در فتنه تکفیر به خاطر این است که در یک جهت با هم مشترک می‌باشد و راه را برای استفاده بهتر از متون فقهی و بیان حکم فقهی آن، روشن می‌سازد. اگر فقهاء در بحث فقه به حکم بغات پرداخته‌اند، به خاطر این است که بغات مصداق کامل فتنه بشمار می‌آیند. فقهاء در حکم بغی و فتنه‌گران تکفیر تفاوتی قائل نشده‌اند. از این رو، برای حکم فقهی فتنه تکفیر چاره‌ای جز استفاده از متون فقهی که با عنوان بغی است، وجود ندارد؛ زیرا گفتار فقهاء، شامل فتنه‌های تکفیر و غیر تکفیر می‌شود.

ح) نگاهی به تاریخ فتنه در صدر اسلام

از بحث‌هایی که در تبیین ماهیت فتنه و حکم فقهی آن کمک می‌کند، تاریخ فتنه تکفیر است. مفهوم فتنه، از زمان پیامبر اکرم ⁹ مطرح بوده است؛ چنانکه مفهوم تکفیر در سنت پیامبر اکرم نیز بیان شده است، اما فتنه تکفیر به معنای خاص در زمان حضرت وجود نداشته است؛ زیرا فتنه مطلق، غیر از فتنه تکفیر است، جریانی که امروزه وجود

دارد و یا در زمان حضرت علی 7 وجود داشته است، در زمان پیامبر اکرم 9 دیده نشده است. فتنه تکفیر بیشتر در زمان حضرت علی 7 بوده است که مورد اتفاق همه مذاهب است و آن را مرجعی برای استنباط احکام فقهی در برخورد با جریان‌های تکفیری در بین مسلمانان، فتنه و اهل بغی قرار داده‌اند. امام صادق 7 فرمود: «قتال حضرت علی 7 با اهل قبله دارای برکت بود، اگر آن حضرت مقاتله نمی‌کرد، کسی نمی‌دانست با اهل فتنه چگونه برخورد شود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۸۱). از این رو، فقهای امامیه و برخی از فقهای غیر امامی در نحوه تعامل با فتنه‌گران تکفیری، به شیوه‌های آن حضرت در جنگیدن، اسیر گرفتن و غنایم عمل کرده‌اند (توضیح آن در چگونگی حکم فتنه خواهد آمد). حضرت علی 7 در جریان خوارج فرمود: «من چشم فتنه را در آوردم» (نهج البلاغه، خطبه ۹۳). در فراز دیگر فرمود: «خطرناک‌ترین فتنه که کر و کورکننده است، فتنه بنی امیه است: «إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةٍ إِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ صَمَاءُ» (همان). برای روشن تر شدن فتنه‌های صدر اسلام، به بیان «ابن تیمیه» درباره جریانات زمان حضرت علی 7 و نحوه برخورد صحابه با آن می‌پردازیم. وی می‌گوید:

مسلمانان در فتنه‌های صدر اسلام سه گروه بودند: گروه اول، اهل عدل؛ این گروه به خاطر این که امامت حضرت علی 7 از راه شرعی ثابت شده بود، همراه آن حضرت در جنگ جمل، صفین و نهروان به دفاع پرداختند. گروه دوم، اهل بغی؛ این گروه هر چند بر امام علی خروج کردند، ولی مجتهد بودند، نمی‌توان حرکت آنان را مجوز قتال دانست. گروه سوم، اهل اعتزال؛ این گروه از ورود در فتنه کناره‌گیری کردند؛ نظیر «محمد مسلمه»، «سعد بن ابی وقاص»، «اسامة بن زید»، «عبدالله عمر و ابوبکره» (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۲۶۶).

این بیان قابل قبول نیست؛ زیرا حکم فقهی مقابله با فتنه، اختصاص به فرد یا گروه خاصی ندارد، بلکه شامل صحابه‌ای که اهل بغی بودند نیز می‌شود؛ به این دلیل که ملاک فتنه، اجتهاد و غیر اجتهاد نیست، بلکه ملاک، خروج بر امام عادل است. اگر امام از

طریق شرعی و قانونی مشخص شود، اطاعت ایشان بر مجتهد و غیر مجتهد، صحابی و غیر صحابی واجب است. اگر اجتهاد موجب خروج از حکم فتنه و قتال باشد، تمام جریاناتی که در برابر خلفا، امام عادل، حتی پیامبر اکرم 7 (طبق مبنای بسیاری از علمای اهل سنت که اجتهاد را برای پیامبر اکرم جایز می‌دانند) موضع داشتند، می‌توانند ادعای اجتهاد کنند؛ زیرا زمینه ادعای اجتهاد وجود دارد. افزون بر این، برای شناخت حق در فتنه، ملاک‌هایی وجود دارد که در قرآن و سنت بیان شده است؛ از جمله اطاعت از ولی امر (نساء(۴): ۵۹). مقصود از اولی الامر، اهل بیت : می‌باشند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۲، ص ۲۹۲ و ج ۴۷، ص ۲۹) و در عصر غیبت، فقهای جامع شرایط می‌باشند که در علم و عمل به آنان نزدیک‌ترند، از نگاه اهل سنت، ولی امر حکام می‌باشند (حقانی دهلوی، ۱۹۸۸م، ص ۲۳۴) و وجود کسانی که پیامبر اکرم 9 آنان را ملاک حق قرار داده و مخالفان آنان را اهل بغی دانسته‌اند؛ نظیر معرفی وجود حضرت علی 7، که در روایات زیادی از منابع امامیه و غیر امامیه، با یک معنا نقل شده است: «علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار» (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۸؛ طبرانی، بی‌تا، ج ۲۳، ص ۳۳۰ و هیثمی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۲۳۵)، در باره حب و بغض حضرت علی 7 معیار ایمان و نفاق است نیز روایات نقل شده است (صحیح مسلم، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۶ و طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۵۴۸) و روایت معروف آن حضرت در باره «عمار»، رسول خدا در باره قتل عمار «تقتله الفئة الباغية يدعوهم الى الجنة و يدعونه الى النار، يقول عمار: أعود بالله من الفتن» (ابن طاووس، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۵۰۰).

از آن چه بیان شد، عدم صحت موضع‌گیری گروه سوم روشن می‌شود؛ زیرا گوشه‌گیران، افزون بر مخالفت با ملاک‌های حقانیت، با آیه «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات(۴۹): ۹)؛ اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به قتال برخواستند، لازم است سایر مؤمنان واسطه شوند و بین آن دو گروه را اصلاح کنند. سپس اگر یکی از آن دو به دیگری ظلم و تجاوز کند، وظیفه دیگران است که با آنان جنگ کنند تا در برابر حق تسلیم شوند، نیز مخالفت کردند. در هر صورت، آنان می‌توانستند با بیان ملاک‌ها و

موعظه حسنه، جلوی اشتعال جنگ و خونریزی را بگیرند. علمای امامیه با توجه به ملاک وجوب اطاعت از امام عادل (در بحث چگونگی تعامل با فتنه تکفیر)، موضع‌گیری روشنی در برابر فتنه دارند و فرقی بین صحابه و غیر صحابه، بین مجتهد و غیر مجتهد نمی‌گذارند، اما سایر مذاهب اسلامی از جمله ابن تیمیه، با تضاد فکری روبرو می‌باشند. چنانکه یکی از نویسندگان اهل سنت می‌گوید: «صحابه رسول خدا ﷺ در قتال با فتنه‌گران اختلاف کرده‌اند، اجتهاد آنان متضاد است، دلایل برخی از آنان با برخی دیگر مناقض است. از این رو، دیدگاه اختلافی آنان موجب اختلاف در نسل بعدی شده است (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۲۶۷).

بنابراین، بیان واقعیت‌های تاریخی و نقد موضع‌گیری‌های غلط، افزون بر تجربه برای آیندگان، فضای خوبی را برای نتیجه‌گیری فقهی آماده می‌کند.

دیدگاه فقهای امامیه و اهل سنت در باره فتنه‌گران تکفیر

الف) عدم جواز تکفیر

تکفیر و نسبت کفر و کافر به فرقه‌ای از مسلمانان، بسیار خطرناک است و بزرگان مذاهب از آن جلوگیری کردند. «نوی» از علمای اهل سنت می‌نویسد: «اعلم أن مذهب أهل الحق: أنه لا يكفر أحد من أهل القبلة بذنب و لا يكفر أهل الأهواء والبدع الخوارج و المعتزلة وغيرهم، وإن من جحد ما يعلم من دين الاسلام ضرورة حكم بردته و كفره» (مسلم نیشابوری، بی تا، ج ۱، ص ۱۵). نظر صحیح این است که هیچ‌کس از اهل قبله تکفیر نمی‌شود؛ چنانکه تکفیر فرقه‌های انحرافی نیز جایز نمی‌باشد، فقط کسی که ضروریات دین را انکار کند کافر است. سایر فقهای مذاهب اهل سنت این نظر را پذیرفته‌اند (رجبی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵). ابن عابدین می‌نویسد: «... و تکفیر اهل القبلة من المبتدعین فلانکفرهم مالم ینکروا ضروریا من الضروریات الدین» (ابن عابدین، ۱۴۲۳ق، ج ۶، ص ۳۹۸). بدین جهت، فقهای مذاهب، تکفیر هیچ یک از اهل قبله را جایز نمی‌دانند؛ هر چند با یکدیگر در مسائل غیر ضروری دین اختلاف داشته باشند. در عقاید «طحاوی» آمده است: «و نسمی اهل قبلتنا مسلمین مومنین ماداموا بما جاء به

النبي 9 معترفین، قال 9 من صلی صلاتنا و استقبل قبلتنا و أكل ذبيحتنا فهو المسلم و إن المسلم لا يخرج من الاسلام بارتكاب الذنب مالم يستحله» (رجبی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵).
 علمای امامیه نیز با علمای اهل سنت موافق هستند، «سیدکاظم یزدی» می نویسد:
 کافر به کسی گفته می شود که الوهیت، توحید، نبوت یا امری از ضروریات دین را انکار کند؛ البته انکار ضروری دین در صورتی موجب کفر می شود که توجه به ضروری بودن آن داشته باشد؛ به گونه ای که انکار آن به انکار رسالت بازگردد (یزدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۶۷).

سایر فقهای شیعه نظر سید یزدی را پذیرفته اند و نیاز به نقل آن نیست؛ زیرا ملاک اسلام و کفر را که در قبل بیان شد، همه فقهاء پذیرفته اند. بنابراین، فتوای فقهای مذاهب بر عدم جواز تکفیر مسلمان است، مبنای فتوای عدم تکفیر عبارت است از:
 آیه معروف: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» (نساء(۴): ۹۴) و روایاتی که در کتاب های حدیثی شیعه و اهل سنت (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷؛ کلینی، ج ۲، ص ۳۴؛ رجبی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵) درباره معیار اسلام و اظهار شهادتین بیان شده است.

ب) چگونگی تعامل با فتنه گران تکفیر از دیدگاه امامیه و اهل سنت

با توجه به این که فقهاء در فقه، بحث خاصی در باره فتنه تکفیر باز نکرده اند، ولی فتنه تکفیر را از مصادیق روشن بغی می دانند؛ زیرا حکم بغات به اولویت قطعی فتنه گران تکفیر را در بر می گیرد، بدین جهت، فقهاء در بحث جهاد، حکم فقهی فتنه گران داخلی و خارجی را تبیین کرده اند (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۲). از این رو، برخی فلسفه جهاد را رفع فتنه می دانند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۱۱). چنانکه قرآن کریم در این باره می فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (بقره(۲): ۱۹۳). «ابن قدامه» از علمای حنبلی مذهب، بحث «بغات» را جدای از جهاد قرار داده است (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۴۶). در صورتی که ابن عابدین و «حصکفی» از فقهای حنفی، مانند فقهای شیعه در «کتاب جهاد» آورده اند (ابن عابدین، ۱۴۲۳ق، ج ۶، ص ۳۹۸). نظر صحیح این

است که جدا آورده نشود؛ زیرا در قرآن فلسفه جهاد را رفع فتنه می‌داند. از این رو، اگر جهاد با بغات واجب است، به اولویت قطعی، فتنه تکفیری را شامل می‌شود؛ زیرا افزون بر بغی و تجاوز، مسلمانان را بی‌دلیل به کفر نسبت دادند و این نسبت، موجب کفر خود آنان می‌شود (چنانکه در حقیقت فتنه تکفیر بیان شد). فقهاء جریان‌های بیرونی را به دو گروه کفار مشرک و کفار اهل کتاب و جریان‌های درونی را به نام بغات تقسیم کرده‌اند (حلی، ۱۳۷۷، ص ۷۷). جریان اهل بغی و بغات، از مصادیق روشن فتنه است، مانند خوارج که اهل بغی می‌باشند که با بهانه تکفیر، خون، اموال و زنان مسلمانان را مباح دانستند، حکم این گروه حکم بغات است؛ چنانکه ابن عابدین، فقیه حنفی می‌نویسد: «حکمهم حکم البغاة و إنما لم نکفرهم لکونه عن تأویل و إن کان باطلا وقع فی زماننا فی اتباع عبدالوهاب الذین خرجوا من نجد و تغلبوا علی الحرمین...» (ابن عابدین، ۴۲۳ق، ج ۶، ص ۳۹۸). بنابراین، از نظر فقهای امامیه و اهل سنت، حکم فتنه تکفیری‌ها، جدای از حکم بغات نیست. بدین جهت، اگر در حکم فقهی از بغات استفاده شده به خاطر این است که در حکم، یکی هستند. لازم به یادآوری است که از نظر ما چنانکه در سخنان مقام رهبری وجود داشت، تکفیری‌ها مسلمان منحرف‌اند و با این نگاه حکم فقهی آنان بررسی می‌شود. در اینجا لازم است دیدگاه فقهای امامیه و اهل سنت در مواجهه با فتنه‌گران تکفیر بیان شود:

۱. دیدگاه فقهای امامیه در قتال با اهل فتنه تکفیر

۱-۱. از نگاه فقهای شیعه، کسانی که علیه گروهی از مسلمانان تجاوز می‌کنند به‌ویژه بغات تکفیری، بر سایر مسلمانان واجب است به اصلاح بین دو گروه مسلمان اقدام کنند و چنانچه تجاوزگر باز نگشت، بر بقیه مؤمنان لازم است با آنان مقاتله کنند تا به حق باز گردند (خویی، ۴۳۲ق، ج ۲، ص ۳۸۱). در قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات (۴۹): ۹). کسانی که جریان‌های فتنه را هدایت می‌کنند یا با حاکم اسلامی و رهبری بیعت کرده و سپس نقض می‌کنند یا از آغاز بیعت

نکرده‌اند (خویی، ۱۴۳۲ق، ج ۲، ص ۳۸۱)، در هر دو صورت، فتنه‌گر و باغی بشمار می‌آیند و باید بین آنان اصلاح کرد. یکی دیگر از فقهای امامی می‌نویسد: «تمام فقهاء در این حکم، اتفاق دارند که حکم بغات و فتنه‌گران مانند مشرکان است» (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۲ و مروارید همان، ص ۱۰۱). فتنه‌گران تکفیری که بر اساس تعصب و جهالت به تکفیر مخالفان خود می‌پردازند و به بغی و تجاوز رو می‌آورند، از مصادیق دلایل فوق بشمار می‌آیند و باید فقهای مذاهب برای اصلاح و یا قتال با آنان آماده شوند. «سید مرتضی» محاربه با حاکم اسلامی و تجاوز به او در حکم محاربه با خدا و رسول است، خروج بر آنان در حکم کفر است؛ هرچند در احکام دفن، ارث و تقسیم غنائم با کفار متفاوت است (مروارید، ۱۴۱۰ق، ص ۱۹). نظر سید را می‌توان به این صورت تبیین کرد:

مقصود وی از کفر، کفر تأویلی است، نه تنزیلی، در کفر تنزیلی فرقی در احکام نیست؛ زیرا کفر تنزیلی به انکار خدا و رسول منتهی می‌شود، اما در صورتی که کفر تأویلی و اجتهادی باشد، منتهی به انکار خدا و رسول نمی‌گردد (مفید، بی‌تا، ص ۴۹).

۱-۲. اگر امام یا حاکم شرع و ولی امر، مسلمانان را به مبارزه علیه فتنه‌گران تکفیری فرا بخواند، اطاعت از ایشان در مبارزه با آنان واجب است. این حکم، مورد اتفاق است و روایات نیز از طریق شیعه و اهل سنت به صورت مستفیض نقل شده است. تأخیر در این حکم، از گناهان کبیره است؛ زیرا از بزرگترین مصادیق جهاد بشمار می‌آید (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۴). رسول خدا فرمود: «خداوند بر مؤمنان جهاد با فتنه را پس از من واجب کرده است؛ چنانکه جهاد با مشرکان را در زمان حضور من واجب فرموده است» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۱). پیامبر اسلام ﷺ در این روایت، وظیفه امت را درباره یکی از مهمترین مصادیق فتنه بیان فرمودند. صاحب جواهر می‌نویسد: «کسانی که علیه امام تجاوز می‌کنند (هرچند با حربه تکفیر)، در این صورت، بر مسلمانان واجب است با آنان مقاتله کنند تا به سوی حق و اطاعت امام باز گردند، در این حکم، بین مسلمانان اختلافی نیست (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۴). اگر رهبری، جامعه

مسلمانان را برای خاموش کردن فتنه دعوت کند، واجب است بدون تأخیر او را همراهی کنند (طوسی، بی تا، ص ۲۹۶). از این رو، بهترین راه برای کورکردن چشم فتنه، لزوم پیروی از رهبری است. هیچ عامل دیگری نمی تواند نقش مؤثر و کارساز رهبری را داشته باشد. بدین جهت، خداوند بزرگ در قرآن، لزوم پیروی ولی امر را در کنار پیروی از خود و رسولش نهاده است تا مسلمانان بدون قید و شرط، ملزم به اطاعت باشند (مقصود از ولی امر کسی است که شرایط رهبری الهی را دارا باشد).

۳-۱. فرار از نبرد با فتنه گران حرام است؛ همانگونه که فرار از نبرد با مشرکان حرام می باشد، واجب است بر مبارزان مقاومت کنند تا متجاوزان، به حق بازگردند و یا کشته شوند (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۶). اگر کسی صحنه نبرد را ترک کند، حکم فرار از جنگ را دارد (طوسی، بی تا، ص ۲۹۶).

۴-۱. کسانی که همراه امام عادل در جنگ علیه فتنه گران کشته می شوند، شهیدند، غسل و کفن ندارند، فقط نماز بر آنان خوانده می شود. این حکم مورد اتفاق فقهاء است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۸).

۵-۱. حکم مجروحان و فراریان، اگر فتنه گران دارای سازماندهی و پشتوانه رهبری قوی هستند که با ملحق شدن به آنان خطر دیگری نظام و مسلمانان را تهدید می کند، مجروحان و فراریان و اسیران مجازات می شوند و تصرف در اموال آنان برای امام مباح می شود، اما اگر پشتوانه ندارند، مجروحان و فراریان مجازات نمی شوند و اسیران نباید کشته شوند (طوسی، بی تا، ص ۲۹۶). این تفصیل در برخی روایات نیز آمده است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۲۹). برخی از فقهاء به این تفصیل اشکال کرده اند؛ زیرا سند روایتی که مشتمل بر تفصیل است (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۵۵)، به خاطر «حفص بن غیاث» ضعیف است (خویی، ۱۴۳۲ق، ص ۴۱۲). پس نمی توان به این روایت اعتماد کرد. در برخی روایات به سیره حضرت علی ۷ در «صفین» و «جمل» پرداخته شده است. حضرت در جمل و صفین دو روش داشتند: در صفین فراریان و مجروحان را مجازات می کردند، اما در جمل بر خلاف صفین فراریان رها می شدند، مجروحان مورد حمله قرار نمی گرفتند، هرکس اسلحه خود را کنار می گذاشت، در امان بود؛ زیرا

رهبری اهل جمل کشته شده بود، پشتوانه‌ای نداشتند تا به او رجوع کنند. از این رو، پس از جنگ به خانه‌های خود برگشتند؛ در صورتی که در صفین پشتوانه قوی آنان موجود بود و با وجود رهبری شامیان، سازماندهی آنان باقی بود. لذا خطر جنگ و استمرار آن موجود بود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۵۵). در روایت دیگر، حضرت علی ۷ فرمود: «خوارج را پس از من نکشید؛ زیرا کسی که در پی حق است و خطا می‌کند، غیر از کسی است که در پی باطل است و به آن می‌رسد مثل معاویه و یاران او» (همان، ص ۶۳). بنابراین، درباره احکام مجروحان، اسیران و فراریان می‌توان گفت حکم آن به تشخیص امام است و هر گونه مصلحت بدانند، همان را اجراء می‌کند.

۱-۶. اسیر گرفتن فرزندان و زنان فتنه‌گران به اجماع فقهاء جایز نیست (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۳۴). در برخی روایات، اسارت را به اختیار امام گذاشته است؛ زیرا حضرت علی ۷ فرمود: «من بر اهل «بصره» منت نهادم؛ همانگونه که پیامبر اکرم ۹ بر اهل «مکه» منت نهاد» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۵، ص ۶۳). امام باقر ۷ فرمود: «حضرت علی ۷ هرگز به فتنه‌گران نسبت شرک و نفاق نداده است، بلکه فرمود: «اخواننا بغوا علینا» (همان، ص ۶۲). بنابراین، هر چند قتال با اهل بغی واجب است، اما احکام مسلمان بر آنان مترتب می‌شود، حتی در حلیت باقی‌مانده آب و غذای آنان. البته بر خوارج به خاطر انحراف فکری، تدین به انحراف و برخی اعتقادات، حکم کفر بار می‌شود و این کفر از جهت بغی نیست، اما غسل دادن آنان و دفن و نماز خواندن بر جنازه‌های آنان متفرع بر کفر و عدم کفر آنان است. برخی گفته‌اند واجب نیست هر چند قائل به کفر آنان نباشیم (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۳۸).

۱-۷. تملک اموالی که در اختیار مبارزان قرار نگرفته است (خواه از منقولات باشد یا غیر منقول) جایز نیست؛ زیرا این گروه، تحت لوای اسلام که حافظ خون و مال است قرار دارد. این حکم مورد اتفاق است (همان، ص ۳۳۹). روش حضرت علی ۷ در جنگ بصره و نهروان، عدم تصرف بوده است، اما اموالی که مبارزان بر آن‌ها مسلط شدند، مثل سلاح و وسیله حمل و نقل، اختلافی است. «سید مرتضی»، «ابن ادریس» و «شهید» در دروس، به همان علتی که در قبل بیان شد جایز نمی‌دانند. برخی مثل

«عمانی»، «اسکافی»، «شیخ» در «خلاف» و «نهایه» جایز می‌دانند. دلیل آنان عمل به سیره حضرت علی 7 است (همان). نظر مشهور، عدم جواز است و این نظر صحیح است؛ زیرا روایات زیادی دلالت بر صحت آن دارد (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۱، ص ۵۹).

۱-۸. اگر فتنه‌گران، گروهی از اطفال را سپر قرار دهند، آیا مانند مشرکین کشته می‌شوند یا خیر؟ اگر امکان دسترسی به فتنه‌گران، جز کشتن اطفال نباشد، کشته می‌شوند؛ مانند قتال با مشرکان؛ زیرا قتال با آنان ترجیح دارد، همانطور که اگر اطفال و زنان، همراه اهل بغی باشند کشته می‌شوند (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱، ص ۳۴۲). تشخیص و نوع تعامل به نظر امام بستگی دارد؛ زیرا شرایط و زمان و مکان متفاوت است.

۲. دیدگاه مذاهب اهل سنت در قتال با فتنه‌گران تکفیر

برای روشن شدن قوت دیدگاه فقهای شیعه، بیان دیدگاه فقهای اهل سنت؛ بویژه امروزه که برخی از حرکت‌های فتنه‌انگیز از جانب گروه‌های تندرو اهل سنت شکل یافته، ضروری است.

فقهای اهل سنت در بحث فتنه و اهل بغی جز در برخی موارد، با فقهای شیعه هم‌نظرند، در اینجا برخی از دیدگاه‌های آنان را نقل می‌کنیم. از نگاه فقه اهل سنت، کسانی که برای ایجاد فتنه - هرچند با حربه تکفیر - علیه امام عادل دست به طغیان می‌زنند، چند گروهند: گروه نخست: کسانی که بدون تأویل و اجتهاد، بیعت را نقض و موجب اختلاف می‌شوند، جنگ آنان بر اساس عصبیت و ریاست‌طلبی است، این گروه از مصادیق (قطاع الطريق) به‌شمار می‌روند و مستحق قتل می‌باشند (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۵۲۷). گروه دوم: گروهی که اهل تأویل‌اند، ولی جمعیت آنان اندک است. در این صورت نیز حکم قطاع الطريق را دارند و اجتهاد آنان از نظر مذهب شافعی و بیشتر حنابله ارزشی ندارد (همان، ص ۵۲۷). گروه سوم: خوارج‌اند. در باره این گروه دو نظر وجود دارد: گروهی از اهل حدیث آنان را کافر و مرتد می‌دانند، گروه دیگر می‌گویند حکم اهل بغی را دارند و کافر نیستند. این نظر ابوحنیفه، شافعی و بیشتر اهل سنت است (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۴۷). ابن قدامه با استناد به کلام حضرت علی 7

که در باره خوارج فرمود: «هم قوم أصابتهم فتنة فعموا و صموا و بغوا علينا فقاتلونا فقاتلناهم» (همان)، می نویسد: «قتل خوارج به صورت ابتدایی جایز است؛ چنانکه قتل مجروحین آنان نیز جایز می باشد؛ زیرا رسول خدا بر قتل آنان دستور داده است» (همان). ابن عابدین می نویسد: «بغات، شامل خوارج می شود؛ زیرا بغات، اعم از خوارج و غیر خوارج است. حضرت علی فرمود: اخواننا بغوا علينا» (ابن عابدین، ۴۲۳ق، ج ۶، ص ۴۰۰). گروه چهارم: گروهی از اهل حق که با اجتهاد بر امام خروج می کنند؛ مانند سلفی های تکفیری که امروزه با ادعای اجتهاد، مخالفان خود را تکفیر و جهاد با آنان را واجب می دانند. این گروه نیز از اهل بغی اند و بر مردم واجب است تا برای دفع فساد از روی زمین، امام خود را در برابر فتنه گران یاری رسانند (همان، ص ۵۱). پس اهل بغی از نظر اهل سنت بر کسانی اطلاق می شود که دو شرط داشته باشند:

شرط اول: دارای تأویل و اجتهاد باشند، خروج علیه امام را بر اساس عقیده انجام دهند. از این رو، کسانی که اهل تأویل نیستند، مثل قطاع الطریق و همچنین مرتدین، از مصادیق اهل بغی بشمار نمی آیند (نووی، ۴۰۵ق، ج ۱۰، ص ۵۰). شرط دوم: دارای گروه باشند، نه منفرد و تنها. از این رو، اهل بغی و فتنه گری بر فرد و گروه اندک گفته نمی شود. روشن است که وقتی جمع و منسجم باشند، دارای رهبر نیز خواهند بود (ادریسی، ۴۳۱ق، ص ۵۳۷). این قدامه درباره قتال با فتنه گران به دو دلیل استدلال می کند: اول: «وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ» (حجرات (۴۹): ۹). دلیل دوم:

«من خرج من الطاعة و فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية، و من قاتل تحت راية عمية يغضب لعصبة أو يدعوا إلى عصبة أو ينصر عصبة فقتل فقتله جاهلية و من خرج على أمتي يضرب برها و فاجرها ولا يتحاشى من مؤمنها ولا يفي لذي عهد عهده فليس مني و لست منه» (ابن قدامه، ۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۴۷).

و روایت: «من خرج على أمتي وهم جميع فاضربوا عنقه بالسيف كائنا من كان» (همان). در پایان می نویسد: «براساس آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، خروج بر امام و قتال با او حرام است» (همان).

برای مبارزه با اهل بغی و فتنه‌گران تکفیر، افزون بر دلایل یادشده، قواعد فقهی نیز آن را تأیید می‌کند؛ نظیر «درء المفسد مقدم علی جلب المصالح» فتنه از مفسد است و حکما و عقلای مسلمان برای جلب منفعت، دفع مفسده را لازم می‌دانند؛ زیرا با وجود فتنه، خیری پدید نمی‌آید (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۶۴۳). فقهای اهل سنت چند حکم درباره فتنه‌گران بیان کرده‌اند که لازم است با توجه به عملکرد تکفیری‌های زمان که خود را از اهل سنت می‌دانند مقایسه کرد:

۲-۱. پیش از جنگ باید افراد امین را برای نصیحت اعزام کنند و آنان را به حق و ترک فتنه دعوت کنند. در جنگ با آنان مکر و حيله نکنند، بلکه آنان را از جنگ بترسانند، عاقبت جنگ را یادآور شوند، اگر باز نگشتند با آنان جنگ کنند (همان، ص ۵۵۰).

۲-۲. از کافران و مشرکان علیه اهل بغی کمک گرفته نشود. این نظر شافعی است (شافعی، ۱۳۹۳ق، ج ۴، ص ۲۱۹).

۲-۳. زنان و کودکان به اسارت گرفته نمی‌شوند؛ زیرا اسلام از استرقاق ابتدایی جلوگیری کرده است (ابن عابدین، ۱۴۲۳ق، ج ۶، ص ۴۰۵). غنیمت گرفتن مال و اسارت ذریه آنان جایز نیست، حرمت آن مورد اتفاق بین علما است؛ زیرا آنان گناهی ندارند (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۵۸).

۲-۴. اگر اهل بغی باز گشتند، فراریان دنبال نشوند، اسیران آنان کشته نشوند، مجروحان مورد حمله قرار نگیرند، اموال آنان تصرف نشود (بیهقی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۱۸۱). حضرت علی ۷ در جنگ بصره دستور فرمود تا فراریان، مجروحان، اسیران و کسانی که سلاح خود را کنار گذاشته‌اند در امان باشند و به اموال آنان تجاوز نشود (ابن ابی شیبه، ۱۴۰۹ق، ج ۶، ص ۴۹۸). «ابن حزم» در این باره می‌گوید: «هرگاه باز گردند، قتال با آنان حرام است» (ابن حزم، بی تا، ج ۱۱، ص ۱۰۰).

۲-۵. پس از قتال، با اسرا به نیکی برخورد شود، کشته‌ها پس از نمازخواندن دفن شوند؛ زیرا آنان با بغی، از اسلام خارج نمی‌شوند؛ چنانکه علی (رضی الله عنه) در جمل و صفین با مخالفان خود رفتار کرد. نباید بدن‌ها منته شود و یا با آنها بازی شود و ترک

مقابله به مثل بهتر است «وَأِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوْقِبْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ» (نحل (۱۶): ۱۲۶). این آیه در باره برخورد با کفار است، اما با مسلمانان، حرمت آن شدیدتر و ترک عقوبت به مثل سزاوارتر است (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۵۵۸). رعایت این امور موجب می شود عداوت از بین آنان برطرف شود. دیدگاه فقهای اهل سنت با روش فرقه های انحرافی و تکفیری های امروز متضاد است.

۲-۶. اگر جنگ پایان یافت، حدود و قصاصی که در فتنه پدید آمده ساقط می شود؛ زیرا به گمان خود، به حق می جنگیدند. از سویی فتنه هایی بین اصحاب پیامبر اکرم ﷺ پس از آن حضرت واقع شد و هیچ قصاص مالی یا جانی در فتنه دیده نشده است. از این رو، قتال در فتنه، مثل قتال در جاهلیت است (ادریسی، ۱۴۳۱ق، ص ۵۵۹؛ ابن عبدالبر، ۱۳۸۷ق، ج ۲۳، ص ۳۳۷).

لازم به یادآوری است که این نظر، مخالف با روش برخی از صحابه است که به بهانه قصاص قاتلین «عثمان»، جنگ «جمل» و «صفین» را بوجود آوردند.

۲-۷. درباره نماز و غسل، شهادتی که در مقابله با فتنه گران به شهادت می رسند، دو نظر وجود دارد: ۱. مثل شهید در معرکه است. ۲. غسل و نماز لازم دارد؛ زیرا پیامبر اسلام دستور دادند که بر اهل توحید، نماز خوانده شود، جز کسانی که در معرکه شهید شده اند (ابن قدامه، ۱۴۰۴ق، ج ۱۰، ص ۵۷). اهل بغی نیز در آن چه تلف کرده اند، ضامن نیستند؛ خواه مال باشد یا جان، این نظر «ابوحنیفه» و «شافعی» در یکی از دو نظریه است، اما شافعی در نظر دیگر ضامن می داند (همان).

۲-۸. اگر فتنه گران، از اهل بدعت و خوارج باشند، فاسقاند و شهادت آنان پذیرفته نمی شود و اگر اهل بدعت نباشند، نظر شافعی این است که فاسق نیستند، ولی اهل عدل در قتال آنان مصیب اند. ابوحنیفه بغی را موجب فسق می داند، ولی شهادت اهل بغی را می پذیرد؛ زیرا فسق آنان از جهت عقیدتی است (همان، ص ۶۵). نظر ابوحنیفه از جهت فسق صحیح است، اما از جهت قبولی شهادت مورد اشکال است؛ زیرا فسق عقیده از فسق عملی مهمتر است.

۲-۹. هرگاه فتنه گران قتال را رها کردند، نظر شافعی این است که قتل آنان جایز

نیست. نظر ابوحنیفه این است: «اگر شکست بخورند و ساماندهی و پشتوانه‌ای نداشته باشند رها می‌شوند و اگر پشتوانه دارند، قتل فراریان و اسیران و مجروحین جایز است، اگر پشتوانه ندارند کشته نمی‌شوند، ولی کتک دردناک می‌خورند. کسانی که قتل را جایز نمی‌دانند می‌گویند: اگر اسیر یا مجروحی را کشت دو نظر است: در یک نظر ضامن است و قصاص می‌شود و نظر دیگر به خاطر اختلاف ائمه، قصاص نمی‌شوند؛ زیرا قصاص در اثر شبهه دفع می‌شود (همان، ص ۶۰).

نتیجه‌گیری

اختلاف نظر در مباحث فقهی و اعتقادی تا هنگامی که موجب انکار ضروری دین یا انکار چیزی که منتهی به انکار ضروری دین نشود، کفر نیست و موجب فتنه نمی‌شود؛ زیرا تمام علما در طول تاریخ با یکدیگر اختلافاتی داشته‌اند، حتی علمای یک مذهب با همدیگر اختلاف داشته و دارند. اختلافی موجب فتنه می‌شود که با تبلیغات غیر صحیح و جوسازی‌هایی که موجب تحریک احساسات مسلمانان شود، یکدیگر را تکفیر و مسلمانان را در برابر یکدیگر قرار داده و قتل آنان را واجب بشمارند و برای تحقق این هدف، گروه‌های مسلح تشکیل داده و یکدیگر را به قتل برسانند و نام این کار را جهاد در راه خدا بگذارند. همه فقهای اسلام؛ اعم از شیعه و اهل سنت، جهاد را با فتنه‌گران و اهل بغی که از مصادیق روشن فتنه بشمار می‌آیند، واجب می‌دانند.

اطاعت از امام عادل و یا حاکم مشروع برای حفظ نظام از فروپاشی واجب است، اگر مجتهدی با نظر امام عادل یا حاکم مشروع مخالف باشد، عقل، عقلاء و نقل، خروج او را جایز نمی‌دانند؛ زیرا حفظ نظام و حرمت جان و مال مسلمانان از مهمترین واجبات است و قوانین شرعی و عرفی که رهبری بر آن اساس انتخاب شده، مخالفت را جایز نمی‌شمارد، بلکه در صورت احساس مخالفت با شرع، وظیفه او نصیحت است.

فقهاء با بیان احکام و قواعد کلی؛ نظیر وجوب مبارزه با فتنه‌گران، وجوب اطاعت از رهبری عادل و نحوه جهاد با آنان در میدان نبرد، راه را برای مسلمانان در برخورد با گستره فتنه‌های تکفیر مشخص کرده‌اند.

وظیفه حاکم عادل است تا رهبران جریان‌هایی که هماهنگ علیه نظام اسلامی تلاش می‌کنند، موعظه کند، عواقب کار را یادآور شود و آنان را به سوی حق دعوت نماید و در صورت عدم بازگشت به حق، طبق موازین شرعی با قاطعیت برخورد کند. برای دوری از فتنه‌ها باید چند محور مورد توجه رسانه‌ها، پژوهشگران، مبلغان قرار گیرد و برای مردم تبیین شود:

توجه به موجبات فتنه، حفظ حرمت مسلمانان، تمسک به قرآن: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (آل عمران (۳): ۱۰۳). دوری از اختلاف، حفظ ملاک‌ها و خطوط قرمز که در قوانین تبیین شده است، عمل به وظیفه مهم امر به معروف و نهی از منکر. روشن است که بزرگترین منکر، اختلاف، عدم اطاعت از ولی امر و کشتار مسلمانان است (ادریسی، ۴۳۱ق، ص ۴۷۹). نقش امر به معروف در جلوگیری از آسیب‌های فتنه بر کسی پنهان نیست. از این رو، امر به معروف از مهمترین واجبات شناخته شده است و انکار آن با توجه به ملازمات آن کفر است، ترک آن یک مرحله از کفر و انکار آن مرحله خطرناک‌تر است. بنابراین، لازم است رهبری نظام، برنامه کاربردی و عملی را مشخص فرماید.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد بن ابی شیبیه، المصنف، تحقیق کمال یوسف الحوت، ج ۶، الرياض: مكتبة الرشد، ۱۴۰۹ق.
۵. ابن حزم، ابی محمد بن علی بن احمد بن سعید، المحلی، ج ۱۱، بیروت: لجنة احیاء التراث العربی، دار الآفاق الجديدة، بی تا.
۶. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة المذاهب، ج ۲، قم: نشر خیام، ۱۴۰۰ق.
۷. ابن عابدین، محمد امین بن عمر بن عبدالعزیز، ردالمحتار علی الدرالمختار، حاشیه ابن عابدین، تحقیق عبدالمجید طعمه حلبی، ج ۶، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۲۸ق.

٨. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، التمهيد لما في الموطأ، ج ٢٣، المغرب: وزارة الوقاف والشؤون الاسلامية، ١٣٨٧ق.
٩. ابن فارس، احمد بن فارس بن زكريا، معجم مقاييس اللغة، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، ج ٤، قاهره: دار احياء الكتب العربية، ١٣٦٩.
١٠. ابن قدامه، ابي محمد عبدالله بن احمد، المغنى و الشرح الكبير على متن المقنع، ج ١٠، بيروت: دارالفكر، ١٤٠٤ق.
١١. ادريسي، عبدالواحد، فقه الفتن، رياض: مكتبة دارالمنهاج، ١٤٣١ق.
١٢. بخارى، محمد بن اسماعيل، الصحيح الجامع السنن، تحقيق مصطفى ديب البغا، ج ١، يمامه: دار ابن كثير، ١٤٠٧ق.
١٣. بيهقي، احمد بن الحسين بن علي بن موسى، السنن الكبرى، تحقيق محمد بن عبدالقادر عطا، ج ٨، مكة المكرمة: مكتبة دارالباز، ١٤١٤ق.
١٤. حر عاملي، محمد بن حسن، وسائل الشيعة الى مسائل الشريعة، ج ١١، ١٥ و ١٢، قم: مؤسسه آل بيت :، ١٤٠٩ق.
١٥. حقاني دهلوي، عبدالحق، عقائد الاسلام، كراچي: اداره اسلاميات، ١٩٨٨ق.
١٦. حلي، نجم الدين جعفر بن الحسن بن يحيى بن سعيد الحل، شرائع الاسلام، طهران: مكتبة العلمية الاسلامية، ١٣٧٧.
١٧. خامنه‌اي، سيد علي، پاينگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبري، ١٣٩٣ و ١٣٩٥.
١٨. خويي، سيد ابوالقاسم، منهاج الصالحين مع فتاوى حسين وحيد الخراساني، ج ٢، قم: مدرسه امام محمد باقر ٧، ١٤٣٢ق.
١٩. راغب اصفهاني، ابوالقاسم حسين بن محمد، المفردات، قم: نشر اسماعيليان، بي تا.
٢٠. رجبى، حسين، شيوه‌هاى تعامل و همزيستى بين پيروان مذاهب، قم: آثار نفيس، ١٣٨٨.
٢١. زمخشرى، جارالله محمود بن عمر، اساس البلاغة، تحقيق عبدالرحيم محمود، بوستان كتاب، بي تا.
٢٢. سبزواري، السيد عبدالاعلى الموسوي، مهذب الاحكام، قم: دارالتفسير، ١٤٣٠ق.
٢٣. شافعى، محمد بن ادريس، الام، ج ٤، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٩٣ق.
٢٤. طبراني، ابوالقاسم احمد بن ايوب، معجم الكبير، ج ٢٣، موصل: نشر مكتبة الزهراء، بي تا.
٢٥. طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، الأمالى، قم: دارالثقافة، ١٤١٤ق.
٢٦. -----، النهاية، قم: قدس محمدى، بي تا.

٢٧. فيومي، احمد بن محمد بن مقرئ، المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى، قم: منشورات الرضى، بى تا.
٢٨. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافي، ج ٢، طهران: دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٧ق.
٢٩. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، ج ٢٢ و ٢٧، بيروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية، ١٤٠٣ق.
٣٠. مرواريد، على اصغر، سلسلة النبايع الفقهية (الجهاد)، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، الدار الاسلام، ١٤١٠ق.
٣١. مسلم، نيشابورى، الصحيح، تحقيق فؤاد عبد الباقي، ج ١، بيروت: احياء التراث، بى تا.
٣٢. مفيد، محمد بن نعمان، اوائل المقالات فى المذاهب و المختارات، تعليق شيخ فضل الله زنجاني، بى نا، بى تا.
٣٣. منتظرى، حسين على، دراسات فى ولاية الفقيه، ج ١، بى جا: المركز العالمى للدراسات الاسلامية، الطبعة الثانية، ١٤٠٩ق.
٣٤. نجفى، محمد حسن، جواهر الكلام فى شرح الشرائع، ج ٢١، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة السابعة، ١٩٨١م.
٣٥. نووى، يحيى بن شرف بن حزم، روضة الطالبين و عمدة المفتين، ج ١٠، بيروت: المكتب الاسلامى، ١٤٠٥ق.
٣٦. -----، صحيح مسلم بشرح النووى، بيروت: دارالفكر للطباعة والنشر، بى تا.
٣٧. هيثمى، ابوالحسن على بن ابى بكر، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٧، بيروت: ناشر دارالريان، دارالكتب العربى، ١٤٠٧ق.
٣٨. يزدى، سيد محمد كاظم، العروة الوثقى، ج ١، بيروت: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ج ٢، ١٤٠٩ق.